

زید کرد۔

فحش و لواط یا حدین بین گلستان مجنوں جو بہرانی نیا قیامت میں مسہرگان غرہ نباید بود کہ

یاد شامان۔

سرخ
ورنہ پلاک خود

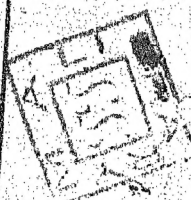
کین



نیم سہ سالانی

مستزید

صحیفہ نانی



حصہ اول
مرتب

محمد عبدالجلیل نعمانی

مطبوعہ قانونی پریس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدای را غرض جل که طاعتش موجب قریب و بشکر اندرش مزینست
 بیم باید و عدل تاریعت بر و گرد آیند و در سایه دولتش ایمن نشینند -
 در باید تا بحد خشم بر دشمنان نراند که دوستان را اعتماد نماند -
 ششم اول در خداوند خشم افتد پس آنکه زبانه بجهنم رسد یا نرسد -
 دهم از هر دو موضع ستمگار نیست دشمنه برای خویشان و قاضی مصلحت جو در طاران -
 بادشاهان سخن بصلاحت گویند و باشد که در نهان صلح جویند -
 ملوک از بهر پاسبانیت اند نه رعیت از بهر طاعت ملوک -
 سلطان که به زبانی بیخیلی کند جوانمردی بسد نتوان کرد -
 از حدت وصولت بادشاهان پر حذر باید بود که غالب اوقات ایشان بضرورت
 امور مملکت متعلق باشد و تحمل از و حام عوام نمکشند -
 از کمون طبع بادشاهان پر حذر باید بود که گاه بر اسلامی بر خیزد و گاه بر بدشنام خلعت دهند
 عمل بادشاهان دو طرف آوار و امید نماند و بیم جان -
 عمل بادشاهان چون فقر ریاست سودمند و خطرناک یا گنج بر گیری یا دیر لایم میری -
 هر که خلق خدا را تامل بر یکبار و تامل مخلوق بدست آرد خدا تعالی همان مخلوق را
 بروی گمارد تا دمار اندر روز گارش بر آرد -

- ۱۳ بنا بر ظلم اندر جهان اندک بوده است هر که آمد مرید کرد -
- ۱۵ بر دوستی بادشاهان اعتماد نباید کرد و بر آواز خوش کو و گان غره نباید بود که آن بخجالی مبدل شود و این بخوابی متغیر گردد -
- ۱۶ بادشاهان بتخصیص خرومندان محتاج تر اند که خرومندان بتقریب بادشاهان -
- ۱۷ ملک از خرومندان جلال گیرد و دین از پرهیزگاران کمال یابد -
- ۱۸ بادشاه را بر خیانت کسی واقف نگردان مگر آنکه بر قول کلی و اثنی باشی و رند بزرگ خوش و کس دشمن ملک دین اند بادشاه بے حلم و زاهد بے علم -
- ۲۰ چون بینی که در سپاه دشمن تفرقه افتاد تو جمع باش و اگر جمع شوند تو از پریشانی اندیشه کن
- ۲۱ شیطان با مخلصان بر سر آید و سلطان با مفلسان -
- ۲۲ هر که بزیروستان نه بخشاید بجور زیروستان گرفتار آید -
- ۲۳ هر که در زندگی نانش نخورند چون بمیرد نانش نبرند -
- ۲۴ هر که از در تر از دوست زور و راز دوست -
- ۲۵ توانگر فاسق گلوخ زند و دوست و درویش صاحب شاه خاک آلود این دلق موسی ست مرقع و آن ریش فرعون مرصع -
- ۲۶ خلعت سلطان اگر چه عزیز است جامه خلعان بخرست تر -
- ۲۷ خان نعمت بزرگان اگر چه لذیذ است خورده انبان خود بلذت تر -
- ۲۸ در انجیل آمده است ای فرزند آدم اگر توانگری و بهمت از من ببال مشغول شوی و اگر درویش گنت تنگدل شینی پس حلاوت تو کمین کی یابی و بجای و زمین گشتا
- ۲۹ گدای نیک فرجام به از پادشاه بد فرجام -

- ۳۰ زمین را از آسمان نثار است و آسمان را از زمین عبار -
- ۳۱ ارادت همچون یکم از تخت شاهی فرو آرد و دیگر را در شکم ماهی نگه دارد -
- ۳۲ مقام راستش می باید و لیکن سبک می آید -
- ۳۳ نصیحت بادشاهان مسلم کسی راست که بیم سر ندارد و یا امید زرد -
- ۳۴ منع وزیر مناسب با باب همت نیست یکے را بلطف اسید دارد اگر گردانیدن و باز بنویسدی خسته کردن -
- ۳۵ چاکر از چاکر بجان برخیزد خراجی سلطان دزدان پاسبان خاشاک رخا روی -
- ۳۶ نان چین خوردن و بر زمین نشستن به که که شمشیر بستن و بخت ایستادن -
- ۳۷ دولت نه بکوشیدن است چاره آن کم جوشیدن است -
- ۳۸ ملک و دولت دنیا اعتماد افشاید چاه از دروازه بدر رود و سیم دزد در سفر محل خطر -
- ۳۹ و هم در حضر باید و یکبار میر و یا خواجه تباریق بخورد اما پنهان حشمت زانیده است و دولت پانیده اگر هنرمند از دولت بقیه غم نباشد که هنر و نفس خود دوست مشورت با زمان تباہ است و سخاوت با مفسدان گناه -
- ۴۰ هنرمند میر جا که رود قدر و اعزاز از بند و بر صدر نشیند -
- ۴۱ بے هنر از هنرمند را نتواند دید همچنان که سگان بازاری گشت شکاری بے شکار آید -
- ۴۲ پیش آمدن نیارند یعنی سفلہ با کس بر نیاید و پیش در پیشش افتد -
- ۴۳ از نفس پرور هنروری نیاید و بے هنر سروری را نشاید -
- ۴۴ محال است که هنرمندان بهیمنند و بے هنران جاے ایشان گیرند -
- ۴۵ شبیه در بازار جویران بگوے نیزد و چراغ پیش آفتاب پر توے ندارد -

- ۴۵ در تہذیب اخلاق خداوندگان اجتہاد از ان پیش باید کرد کہ در حق عوام -
- ۴۶ دخل آب روان ست و خج آسیا گردان کسے را مسلم باشد کہ دخل معین دارد
- ۴۷ بزرگتر حسرتے در روز قیامت آن باشد کہ بندہ صلاح را بہ بہشت برند و خداوند فاسق را بد و زخ -
- ۴۸ در توانگران شاکر اند و کفور و در حلقہ درویشان جبار اند و فخور -
- ۴۹ مقربان حضرت حق توانگر اند در ویش سیرت و در ویشانند توانگیمت
- ۵۰ مہین توانگران آنست کہ غم در ویشان خورد و مہین در ویشان کم توانگران کج
- ۵۱ علما را زبردہ تا دیگران علم بخوانند و زاهدان را چیرے مدہ تا از زہد باز نمانند -
- ۵۲ آنکہ بر دنیا دسترس ندارد و در دنیا ہمہ کس ندارد -
- ۵۳ تہید ستا را دست دلیری بستہ و پنچہ شیریں شکستہ -
- ۵۴ مال از بہر آسایش عمرست نہ عمر از بہر گرد کردن مال اند کہ جمال از بسیاری
- ۵۵ قرآن بر سز زبان ست و زر در میان جان -
- ۵۶ زرا از معدن بکان کنند بر آید و از دست بخیل بجان کنند بر نیاید -
- ۵۷ نیکیجت آنکہ خورد و کشت و بد بخت آنکہ مرد و مہشت -
- ۵۸ لذت انگور زن بیوہ داند نہ خداوند بیوہ حضرت یوسف صدیق و خوشحال
- ۵۹ سیر نخوردی تا گرستانگان را فراموش نکند
- ۶۰ در ویش ضعیف حالی را در تنگی میرس کہ چونی مگر بشرط مرہے بر شیش
- نہی و معلومے در پیش او بری -
- ۶۱ دو کس پنج بیوہ بروند و سعی بیفایدہ کردند بیکر آنکہ اندوخت و نخورد و دیگر

- آموخت و نکرد - ۴۲
 دو کس مردند و تحسین بر زندگی آنکه داشت و خور و دیگر آنکه دانست و نکرد
 جوانمردی که بخود و بیخود از عاید یک روز دارد و بپند - ۴۳
 سچین پاندار نماز مال تجارت و علم بی بحث و ملک در سیاه - ۴۴
 خشم بیش از حد و حش آرد و لطف بی وقت همیشه برود - ۴۵
 نه چندان در شتی کن که از تو سیر شوند و نه چندان نرمی کن که بر تو دلیر شوند - ۴۶
 ده آدمی بخوانچه لغت بخورند و دو سنگ بر مر و ارے بسر ببرند - ۴۷
 ده درویش در گلیه نجسند و دو بادشاه در اقلین گنجند - ۴۸
 حریص با جہانے گرسنه و قانع بنائے سیر - ۴۹
 توانگری بدل ست نه مال و بزرگی بعقل ست نه بال - ۵۰
 توانگری بقاعت ست نه به بضاعت - ۵۱
 فرب دشمن مخور و غرور مداح مخور که این دام زرق ست و آنکام طمع کشا - ۵۲
 هر که با دشمنان دوست صلح میکند سر آزار و دوستان دارد - ۵۳
 بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی رحمت نه بینی - ۵۴
 بر عجز دشمن رحمت کن اگر او قادر شود ترا رحمت نکند - ۵۵
 نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولیکن شنیدن رواست تا خلاف - ۵۶
 آن کار کنی که عین صواب ست - ۵۷
 سخن در میان دو دشمن چنان گوئی اگر دوست شوند شرم زده نباشی - ۵۸
 چون در امضای کاری متروک باشی آن طرف اختیار کن که بے آزار بر آید - ۵۹

- ۷۹ تاکار بزر بر سر مید جان در خطر نهادن تشاید -
- ۸۰ رحم آوردن بر بدان ستم ست بر نیکان و عفو از ظالمان جور ست در دنیا
- ۸۱ هر که بدی را بکشد خلق را از بلاهای او براند و او را از عذاب خدا معزول -
- ۸۲ بد خوی در دست دشمن گرفتار ست که هر کجا رود از جنگ عقوبت خلاص نیاید
- ۸۳ سر مار را بدشمن بکوب که از احمقهای کهنین خالی نباشد اگر این غالب آمد
- ۸۴ مار کشتی و اگر مار غالب آمد از دشمن رستی -
- ۸۵ دشمن بلامیت دوست نگرود بلکه طمع زیاده کند -
- ۸۶ خزینه بیت المال لقمه مساکین ست نه طعمه اخوان الشیاطین -
- ۸۷ دهن ست و نه اسپاس و سفله ناحق شناس که باندک تغییر حال از مخدوم قدیم برگردد و حقوق لغت سالیان در نوردد -
- ۸۸ اجل کائنات با اتفاق ظاهر آدمی ست و ازل موجودات سنگ و بافت خردمندان سنگ حق شناس به که آدمی ناسپاس -
- ۸۹ سرور جمله حیوانات شیرست و کمترین جانوران خرد - و با اتفاق خرد
- ۹۰ خرد باربر به که شیر مردم در -
- ۹۱ آتش نشاندن و آهنگر گذاشتن - آتش کشتن و بچاشش نگاهداشتن کار خردمندان
- ۹۲ هر که دشمن کوچک را حقیر می شمارد بدان ماند که آتش اندک را مهمل می گزارد
- ۹۳ اندک دلیل بسیاری بود و مشتق نمونه خردار -
- ۹۴ اندک اندک خیل شود و قطره قطره سیل گردد -
- ۹۵ حافل چون خلاف در میان آید بجهل و چون صلح بنید است گرنه بد که آنجا سلامت

- برگزارست و اینجا حلاوت در میان -
- ۹۲ تاریخ و زحمت بنری گنج بر نیاری و تا جان در خطر نهی بدشمن طغیان
و تا دانه پریشان سخن خرم بر نگیری -
- ۹۵ هر که سخن نه سخند از جوابش بر نهد -
- ۹۶ هر آنچه دانی که هر آنکه معلوم تو خواهد شد پرسیدن آن تعجیل مکن که
حکمت راز یان دارد -
- ۹۷ اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی که چرا گفتم -
- ۹۸ هرگز کسی بجهل خود اقرار نه کند مگر آنکس که چون دیگر بر سخن باشد هنوز تمام
نه کرده او سخن آغاز کند -
- ۹۹ هر که در سخن دیگران افتد که فضلش داند جهلش معلوم کنند -
- ۱۰۰ نادان را به از خاموشی نیست اگر بداند سخن نادان نبوده -
- ۱۰۱ حکیم که با جهال او فتد اتفاق باید که غرت توقع ندارد -
- ۱۰۲ جالب که بزبان آردی بر حکیم غالب آمد عجب نیست که سنگ جوهری را می
سنگد -
- ۱۰۳ هر که با نادان تراز خود بحث کند تا بداند که داناست بداند که نادان است -
- ۱۰۴ خردمند را که در زمره اهلان سخن صورت نه بند و شکفت دارد
که آواز بر لب با غلبه و بل بر نیاید و بوی عبیر از گند سیر فروماند -
- ۱۰۵ هر که با بزرگان ستیز و خون خود بریزد -
- ۱۰۶ بزرگان چشم از عوائب زیر دستان پوشتند و در افشای جرائم
کبوتران نکو شدند -

- ۱۰۷ جوهر اگر در خلاب افتد بهمان نفیس است و غبار اگر بفلاک رسد بهمان خست
- ۱۰۸ پنجه با شیر و مشت با شمشیر زدن کار خردمندان نیست -
- ۱۰۹ ضعیفی که با قوی دلاوری کند یار دشمن است در هلاک خویش - نفس
- ۱۱۰ خاکستر اگر چه نسب عالی دارد که آتش جوهر علویت و لیکن چون در
- خود و هنر نهد از دبا خاک برابر است -
- ۱۱۱ هر که دست از جان بشوید هر چه در دل آید بگوید -
- ۱۱۲ سنگم را تا کسی عیب نگذرد سختش صلاح نپذیرد -
- ۱۱۳ دروغ مصلحت آئینه به از راستی قبتنه انگیز -
- ۱۱۴ کوتاه خردمند به که نادان بلند -
- ۱۱۵ هر که بقامت کمتر بقیمت بهتر -
- ۱۱۶ همه کس را عقل خود و بیکال نماید و فرزند خود و بجمال -
- ۱۱۷ چند آنکه و انما را از نادان نفرت است نادان را از دانا وحشت -
- ۱۱۸ هر که نا آرزو را کار بزرگ فرماید البته ندامت برد و نبرد یک خردمند
- بخت زایه منسوب گردد -
- ۱۱۹ از زدن دل دوستان جیل است و کفاره یمین سهل -
- ۱۲۰ کمینه آنکه مراد خاطر یاران بمصلح خود مقدم ندارد -
- ۱۲۱ برادر که در بند خویش است نه برادر است نه خویش -
- ۱۲۲ مودت اهل صفا چه در روی چه در قفا -
- ۱۲۳ دوستان در زندان بکار آیند بر سفره همه دشمنان دوست نیانند

- ۱۲۲ دوست را چندین قوه مدد اگر دشمنی کند توانی مقاومت کرد -
- ۱۲۵ بر آن سر که داری با دوست در میان منته چه دانی که دشمن گردد و هر بدی که توانی بدشمن مریسان باشد که دوست گردد -
- ۱۲۶ راز که خواهی نهان ماند با کسی در میان منته اگر چه معتد بود که متحکم بر سر تو از تشفی تر نباشد -
- ۱۲۷ دشمن ضعیف که در طاعت آید و دوستی نماید مقصود وی خبر آن نیست که دشمن قوی گردد -
- ۱۲۸ بر دوستی دوستان اعتماد نیست تا بلیت دشمنان چه رسد -
- ۱۲۹ خبر که دانی دل بیازارد تو خاموش باش تا دیگر بیارد -
- ۱۳۰ خانه دوستان برو و در دشمنان مکوب -
- ۱۳۱ دوستی را که بجز فراچنگ آرند نشاید که بیکدم بیازارند -
- ۱۳۲ بر آن دشمن که با وی احسان کنی دوست گردد مگر نفس را چندان که مدارا پیش کنی مخالفت زیاده کند -
- ۱۳۳ هر که نصیحت نشود سلامت شنیدن دارد -
- ۱۳۴ هر که نصیحت خود را نمی کند او خود به نصیحتگری محتاج است -
- ۱۳۵ آنرا که گوش ارادت کران آفریده اند چون کند که بشود و آنرا که کمین سعادت کشیده اند چون کند که نرود -
- ۱۳۶ هر که بآید آن نشیند نیکی نه بیند -
- ۱۳۷ هر که بآید آن نشیند اگر طبیعت ایشان بگیرد هم گردد -

- ۱۳۸ هر که بنا و بيب و نياراه صواب نگیرد و بتعذيب عصبی گرفتار آید -
- ۱۳۹ نه هر که در مجادله چيست در معامله درست -
- ۱۴۰ مردمان را عيب نهانی پيدا کن که مرايشان را رسوا کنی و خود را بے اقصاء
- ۱۴۱ حق جل و علما بے بيند و بے پوشد و همسايه نه بے بيند و بے خروشد -
- ۱۴۲ نه هر که بصورت نيكوست سيرت زياد و روست کار اندرون و ارون پيو
- ۱۴۳ قدر عافيت كسے دانند که بمصيبت گرفتار آید -
- ۱۴۴ هر که خيانت ورزد و شش از حساب ببرد -
- ۱۴۵ آنرا که حساب پاکست از محاسب چه پاک -
- ۱۴۶ هر که علم خواند و عمل نکرد بدان ماند که گاو را ند و تخم نيفتانند -
- ۱۴۷ يکے را گفتند عالم بے عمل بچه ماند گفت بزرگوار بے عمل -
- ۱۴۸ عالم بے عمل درخت بے پرو زاهد بے علم خانه بے در -
- ۱۴۹ علم از بهر دين پروردشت نه از بهر دنيا خورون -
- ۱۵۰ عالم ناپر هيزگار کوريت مشعله دار -
- ۱۵۱ معصيت از هر که صادر شود ناپسندست و از علما ناپسندتر که علم
- سلاح جنگ شيطانست و خداوند سلاح را چون با سيري بزرگ
- شمر مساري بيستر برو -
- ۱۵۲ عالم را نه شايد که بسعادت از عامی بحکم درگزرا ند که دو طرف ريزان
- دارد و هيبت اين کم شود و جهيل آنست که کم -
- ۱۵۳ سنت جاهاست چون دليل از ضمير فروماند سلسله خدمت بجهنم باشد -

- ۱۵۲ تمیز بے ارادت عاشق بے زسب و رند بے معرفت مرغ بے بال پر
 ۱۵۵ دین بدینا فروشان خزند یوسف بفرود شد تا چه خزند -
 ۱۵۶ از تن بے دل طاعت نیاید و پوست بے مغربضاعت را نشاید -
 ۱۵۷ استعداد بے تربیت و یرغ است و تربیت ناستعد صلیح -
 ۱۵۸ دوران باخبر و حضور و نزدیکان بے خبر و دور
 ۱۵۹ رائے بے قوت مکر و فسون ست و قوت بے راس چهل و جنون -
 ۱۶۰ وانا چون طلیع عطارت خاموش و ہنر نام و نادان چون طلیع غازی
 بلند آواز و میان بگویا فہ و رائے -
 ۱۶۱ دروغ بضریت لازب ماند اگر جراحت درست شود نشان ماند -
 ۱۶۲ عامی متعبد پیادہ رفتہ است و عالم متہاون سوار خستہ -
 ۱۶۳ عاصی کہ دست بردارد بہ از عابدی کہ در سربار د -
 ۱۶۴ مراد از نزول قرآن تحصیل سیرت خوب ست نہ ترتیل سورہ مکتوب
 ۱۶۵ لقمان را گفت نداد ب از کہ آموختی گفت از بے ادبان ہر چہ از ایشان
 در نظم ناپسند آمد از فضل آن پرہیز کردم -
 ۱۶۶ اگر آب حیات فی المثل بآبروے فرد شد و انا خود کہ مردن بعزت
 از زندگانی بزلت -
 ۱۶۷ درینستی مردن بہ کہ حاجت پیش کسے بردن -
 ۱۶۸ بسیری مردن بہ کہ گرسنگی بردن -
 ۱۶۹ اگر چہ رسکم بنویسچ مرغے در دام صیاد نیفتاد و بلکہ صیاد خود دام نہاد -

- ۱۶۰ صیاد بے روزی در وجه ماهی نگیرد و ماهی بے اجل در خشکی نمیرد -
- ۱۶۱ بنای نهاده دست نرسد و پخیر که نهاده است هر جا که هست برسد -
- ۱۶۲ رزق اگر چه مقسوم است با سبب حصول آن تعلق شرط است -
- ۱۶۳ و پخیر محال عقل است خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم
- ۱۶۴ چندانکه خلق آدمی را و بروز نیست اگر بروزی ده بودی بمقام از ملائکه در گذر
- ۱۶۵ بجا اگر چه مقدر است از ابواب دخول آن احترام واجب -
- ۱۶۶ آسیا سنگ زیرین متحرک نیست لاجرم تحمل بار گران می کند -
- ۱۶۷ رفتن و نشستن به که و دیدن و گشتن -
- ۱۶۸ اگر رفتی جان بسلامت بروی و اگر خفتی مروی -
- ۱۶۹ پیش ازین طائفه بودند در جهان بصورت پراکنده و بمعنی جمع امر و فرد
- بظا هر جمع بباطن پریشان -
- ۱۷۰ طریق درویشان ذکر است و شکر و خدمت و ایثار و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تحمل - هر که بدین صفتها موصوف است بحقیقه درویش است
- اگر چه در قیاس است - اما هرزه گوئی و بے نیاز و هواپرست و همتی که روز با شب آرد در بند شهوت و شبها بروز کند و خواب غفلت بخورد
- هر چه در میان آید و بگوید هر چه بر زبان آید رند است اگر چه در عبادت
- هر که ترک خواہشات از بهر قبول خلق کرده است نه از بهر رضا حق از
- خواہشات حلال و حرام او فتاده است -
- ۱۷۱ دل بر مجاہدہ نهادن آسان است که چشم از مشاہدہ برگرفتن -

- ۱۸۳ مریبے مروت زن ست و زاہد باطبع رہن -
- ۱۸۷ آن کہ زاہد ست نہ مے ستاند و آنکہ ستاند زاہد نیست -
- ۱۸۵ از لوازم صحبت یکم آنست کہ خانہ پیروازی تا بہ خانہ خدا و سازمی -
- ۱۸۶ خرقة و رویش ن جامہ رضا ست ہر کہ درین کسوت تکل بیسراوی نہ کند مدعی ست و خرقة بروے حرام -
- ۱۸۷ یکے از علمائے راسخ را پرسیدند چہ گوئی در زمان وقف گفت اگر از جمعیت خاطر و فراغ عبادت حلال ست و اگر مجموع از بہر زمان موشینہ حرام -
- ۱۸۸ مشک آن ست کہ خود پیوید نہ کہ عطار بگوید -
- ۱۸۹ قیمت شکر نہ از نی ست کہ آن خاصیت دے ست -
- ۱۹۰ صاحبہ لے را گفتند بدین خوبی کہ آفتاب ست ہرگز نشنیدہ ام کہ کے اوراد و ست گرفتہ است گفت از برائے آنکہ ہر روز میتوانی مگر در میان کہ محبوب ست لا جرم محبوب ست -
- ۱۹۱ مزاج اگر چہ مستقیم بود اعما و بقارانتش بد و مرض اگر چہ مائل بود لالت کلی بر ہلاکت نمکند -
- ۱۹۲ ہر جا کہ گل ست خار و باخمر خار و بر سر گنج مار ست و آنجا کہ در شاہوت نہنگ مردم خوار -
- ۱۹۳ لذت عیش دنیا کہ غما جل در پس ست و نعم بہشت را دیوار مکارہ در
- ۱۹۴ ہر چہ زود آید ویر نیاید -
- ۱۹۵ کار با بصیر بر آید و مستعجل بدست آید -

- ۱۹۶ اگر شبہا ہمہ شب قدر بودے شب قدر بے قدر بودے سن
- ۱۹۷ حکیمان دیر دیر خورد و عابدان نیم سیر و زاهدان تاسد برق و جانا
تا طبع بر گیرند و پیران تا عرق کنند اما قلندران چندان کہ در محد
جائے نفس نہ اند و سفرہ روزی کسی۔
- ۱۹۸ خلاف رائے صواب ست و نقض عمد اولی الالباب وار و گمان
وراء نادیدہ رائے کاروان رستن۔
- ۱۹۹ روزی زیبا مریم دلہائے حسنة است و کلید در لے بستہ۔
- ۲۰۰ سینچان بجکایات و امثال پیشینیان پند گیرند پیش از آنکہ پسینان
بواقعة ایثان مثل زنند۔ والسلام علی من اتبع الهدی

خاکسار

محمد عبد الحکیم بن علی

مقام حیدر آباد دکن

فهرست مضامین سال هجده

| ردیف | صفحه ۲ | ردیف | صفحه ۳ |
|------|----------------------------------|------|--------------------------------------|
| ۱ | حمد باری عز اسمه | ۱۸ | موقع اطلاع خیانت خان مجنوب با دشمنان |
| ۲ | کرم و عدل با دشمنان بر عیت | ۱۹ | باو شاه بے حلم |
| ۳ | عصه با دشمنان برو دشمنان | ۲۰ | تفرقه سپاه دشمن |
| ۴ | اثر عصه | ۲۱ | معامله با دشمنان با اهل احتیاج |
| ۵ | تعلیق حفاظت خلق الله با دشمنان | ۲۲ | بخشش بر بیروستان |
| ۶ | رمز صلابت سخن با دشمنان | ۲۳ | بے رحمی برو دشمنان |
| ۷ | بخل زربا سپاه | ۲۴ | صفت قبول |
| ۸ | تخذیر حدت و وصولت با دشمنان | ۲۵ | صفت تواکبر فاسق |
| ۹ | تخذیر از تلون طبع با دشمنان | ۲۶ | چیزیکه نزد خویش موجود باشد |
| ۱۰ | امید و بیم بارگاه با دشمنان | ۲۷ | مضمون انجیل |
| ۱۱ | نفع و زیان عمل با دشمنان | ۲۸ | باو شاه بد فرجام |
| ۱۲ | آل کارول آزاری خلق الله | ۲۹ | صفحه ۳ |
| ۱۳ | صفحه ۳ | ۳۰ | خاصه عالی و سافل |
| ۱۴ | برایت تعلیم | ۳۱ | ارادت الهی و مثال آن |
| ۱۵ | عدم اعتبار برو دوستی با دشمنان | ۳۲ | پند دادن با دشمنان |
| ۱۶ | احتیاج با دشمنان به نصیحت ناصحان | ۳۳ | بعد از امیدواری کسی را فراموش کردن |
| ۱۷ | خوبی ملک از دانشمندان | ۳۴ | چار کس از چار کس بر خنبند |

| صفحه | بیا | صفحه | بیا |
|------|-----|------|-----|
| ۴۸ | از | ۴۸ | از |
| ۴۹ | از | ۴۹ | از |
| ۵۰ | از | ۵۰ | از |
| ۵۱ | از | ۵۱ | از |
| ۵۲ | از | ۵۲ | از |
| ۵۳ | از | ۵۳ | از |
| ۵۴ | از | ۵۴ | از |
| ۵۵ | از | ۵۵ | از |
| ۵۶ | از | ۵۶ | از |
| ۵۷ | از | ۵۷ | از |
| ۵۸ | از | ۵۸ | از |
| ۵۹ | از | ۵۹ | از |
| ۶۰ | از | ۶۰ | از |
| ۶۱ | از | ۶۱ | از |
| ۶۲ | از | ۶۲ | از |
| ۶۳ | از | ۶۳ | از |
| ۶۴ | از | ۶۴ | از |
| ۶۵ | از | ۶۵ | از |
| ۶۶ | از | ۶۶ | از |
| ۶۷ | از | ۶۷ | از |
| ۶۸ | از | ۶۸ | از |
| ۶۹ | از | ۶۹ | از |
| ۷۰ | از | ۷۰ | از |
| ۷۱ | از | ۷۱ | از |
| ۷۲ | از | ۷۲ | از |
| ۷۳ | از | ۷۳ | از |
| ۷۴ | از | ۷۴ | از |
| ۷۵ | از | ۷۵ | از |
| ۷۶ | از | ۷۶ | از |
| ۷۷ | از | ۷۷ | از |
| ۷۸ | از | ۷۸ | از |
| ۷۹ | از | ۷۹ | از |
| ۸۰ | از | ۸۰ | از |
| ۸۱ | از | ۸۱ | از |
| ۸۲ | از | ۸۲ | از |
| ۸۳ | از | ۸۳ | از |
| ۸۴ | از | ۸۴ | از |
| ۸۵ | از | ۸۵ | از |
| ۸۶ | از | ۸۶ | از |
| ۸۷ | از | ۸۷ | از |
| ۸۸ | از | ۸۸ | از |
| ۸۹ | از | ۸۹ | از |
| ۹۰ | از | ۹۰ | از |
| ۹۱ | از | ۹۱ | از |
| ۹۲ | از | ۹۲ | از |
| ۹۳ | از | ۹۳ | از |
| ۹۴ | از | ۹۴ | از |
| ۹۵ | از | ۹۵ | از |
| ۹۶ | از | ۹۶ | از |
| ۹۷ | از | ۹۷ | از |
| ۹۸ | از | ۹۸ | از |
| ۹۹ | از | ۹۹ | از |
| ۱۰۰ | از | ۱۰۰ | از |

| صفحہ | صفحہ | صفحہ |
|------|------|------|
| ۱۵۳ | ۱۸۲ | ۱۸۲ |
| ۱۵۴ | ۱۸۳ | ۱۸۳ |
| ۱۶۹ | ۱۹۵ | ۱۹۵ |
| ۱۷۰ | ۱۹۶ | ۱۹۶ |
| | ۲۰۰ | ۲۰۰ |

تقریر محقق فہامہ شمس العلماء مولانا الحاج العلامہ شبلی نعمانی
 پروفیسر مدرسۃ العلوم علیکدہ مصنف اسکات المعتمدی
 و اسعاف المجتدی و صبح امید و مسدس قومی و مجموعہ نظم سفرنامہ
 و گذشتہ تعلیم و کتب خانہ اسکندریہ و البحرینہ و المامون سیرۃ
 مولانا محمد عبدالجلیل صاحب نعمانی سے پاکستان کا جو انتخاب کیا ہے
 وہ نہایت مفید و کارآمد ہے اور اس لحاظ سے قابل ہے کہ
 نصاب تعلیم میں داخل کر دیا جائے۔ شبلی نعمانی۔

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

DATE SLIP

Ex 12

1915/12/12

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for
each day the book is kept over time.

RESERVED.

19/12

